

**آرزوی علی**

**تـا عـلــی ماهَـش بـه ســوی قبـــر بُرد  
مـاه، رخ از شــرم، پـشـت ابـــــر بُرد   
  
آرزوهــا را عـلــی در خــــاک کـــرد  
خـاک هــم گـویی گــریبـان چاک کرد   
  
زد صــدا: ای خــاک، جـانـانــم بگیــر  
تــن نـمـانــده هیـچ از او، جـانـــم بگیر   
  
نــاگــهـان بـر یــاری دســــت خــــــدا  
دسـتــی آمـد، همچو دست مصـطـفــی   
  
گـوهــرش را از صــدف، دریا گرفت  
احـمــــد از دامـاد خـود، زهــرا گرفت   
  
گـفـتـش ای تـاج ســر خیــل رُسُــــــــل  
وی بَــر تـــو خُــرد، یکسر جزء و کل   
  
از مــن ایــن آزرده جـانـــت را بـگـیـر  
بـازگــردانــدم، امـانــت را بـگیــــــــــر   
  
بــار دیــگر، هـدیـه ی داور بـگـیــــــــر  
کــوثـــرت از سـاقــــی کـوثــــــــر بگیر   
  
مــی کِـشــد خجلــت عـلــی از محضـرت  
یــاس دادی، می دهد نیلوفــرت**

**علی انسانی**

**گریه می کند**

**گل، بر من و جوانی من گریه می‌کند  
بلبل به خسته جانی من گریه می‌کند  
از بس که هست غم به دلم، جای آه نیست  
مهمان به میزبانی من گریه می‌کند  
از پا فتاده پا و ز کار اوفتاده دست  
بازو به ناتوانی من گریه می‌کند  
گل‌های من هنوز شکوفا نگشته‌اند**

**شبنم به باغبانی من گریه می‌کند  
در هر قدم نشینم و خیزم میان راه  
پیری، بر این جوانی من گریه می‌کند  
گردون، که خود کمان شده، با چشم ابرها  
بر قامت کمانی من گریه می‌کند  
این آبشار نیست که ریزد، که چشم کوه  
بر چهره‌ی خزانی من گریه می‌کند  
فردا مدینه نشنود آوای گریه‌ام  
 بر مرگ ناگهانی من گریه می‌کند**

**علی انسانی**

**آفتاب خانه ی حیدر**

**یک گل نصیبم از دو لب غنچه فام کن   
  
یا پاسخ سلام بگو یا سلام کن   
  
ای آفتاب خانه ی حیدر مکن غروب   
  
این سایه را تو بر سرمن مستدام کن   
  
پیوسته نبض من به دو پلک توبسته است   
  
بر من تمام من نگهی را تمام کن   
  
تا آیدم صدای خدای علی به گوش   
  
یک بار با صدای گرفته صدام کن   
  
از سرو قدشکسته نخواهدکسی خرام   
  
ای قامتت قیامت من کم قیام کن   
  
در های خلد بر رخ من باز می کنی   
  
از مهر همره دو لبت یک کلام کن   
  
این کعبه بازویش حجرالاسودعلیست   
 زینب بیا و با حجرم استلام کن**

**علی انسانی**

**ماجرای تلخ گل**

**باغ از يك سو در آتش، خرمن گل يك طرف**

**غنچه ى نشكفته يك سو، دامن گل يك طرف  
مى زند آتش به جان بلبل حسرت نصيب  
غارت گلچين ز يك سو، چيدن گل يك طرف  
شعله در باغ ولايت سر كشيها كرد و سوخت  
غنچه را پيراهن از يك سو، تن گل يك طرف  
اى دريغا در ميان شعله هاى كينه سوخت  
غنچه را تن يك طرف، پيراهن گل يك طرف  
بلبل پر بسته را از باغ بيرون مى برند  
خس ز يك سو، خار يك سو، دشمن گل يك طرف  
مى زند اين تازيانه، مى زند آن با غلاف  
قنفذ از يك سو، مغيره، دشمن گل، يك طرف  
يك طرف، بيشرمى آتش بيار معركه  
ماجراى تلخ سيلى خوردن گل، يك طرف**

**يك طرف، بر روى نازكترز گل سيلي زدن  
ديدن بر روي خاك افتادن گل ، يك طرف  
يك طرف گستاخى گلچين و ظلم خار و خس  
سوختن از بعد پرپر كردن گل، يك طرف  
عاقبت دست خدا را اين محن از پا فكند  
كشتن گل يك طرف، سوزاندن گل يك طرف  
طاقت از دست تماشا برد در آن گيرو دار  
شعله از يك سو، به خون غلطيدن گل يك طرف  
در ميان دودها و شعله ها پيچيده بود  
 ناله ى بلبل ز يك سو، شيون گل يك طرف**

**محمد علی مجاهدی**

**فخر ملائک**

**یه روز و یه روزگاری، مادرم خیلی جوون بود  
  
مایه فخر ملائک ، تو زمین و آسمون بود   
  
آسمونی ها همیشه، مادرو نشون می دادن  
  
که درخشش نمازش، تا شعاع کهکشون بود   
  
نیمه شبها تو نمازش، دستشو بالا می آورد  
  
تک تک همسایه هارو، یاد می کرد و یادشون بود   
  
همه منت گدایی، درخونمونو داشتن  
  
خاطر اونو می خواستن، بسکه خوب و مهربون بود   
  
افتخار مادر ما ،تو بهار زندگانیش  
  
پاکی و صفا به پیش، دشمنان بد زبون بود   
  
تا یه روز یه عده نامرد آتیش و هیزم آوردن  
  
خونشو آتیش کشیدن، تا دیدن تو آشیون بود   
  
یه طرف صدای ناله، یه طرف صدای ضجه  
  
خودمونو تا رسوندیم، مادرم غرقه ی خون بود   
  
با تن مجروح و خونی، خودشو سپر قرار داد  
  
تا که دید امام عصرش، با طناب و ریسمون بود   
  
دشمنا امون ندادن، راهشو یک باره بستن  
  
شلاق مغیره ای وای، سد راه تو اون میون بود   
  
اشکای چشمای بابا، گریه هامو در میاره  
  
آخه چشمای پر آبش ،نشون مظلومی مون بود   
  
گلای باغ نبوت ، با دو چشمای پر از اشک  
  
نگاشون تو این میونه، به نگاه باغبون بود**

**کمال مومنی**

**تو گفته ای که بیا نیمه شب قرار، اینجا  
کنار پهلوی زخمی، سر مزار، اینجا  
  
من آمدم سر قبرت نشد دلم آرام  
که خواب رفته ای ای قلب بیقرار، اینجا  
  
خدا کند ز مزارت بنفشه ای بدمد  
که رنگ و روی تو دارد گل بهار، اینجا  
  
از آن دو چشم کبودت مرا تماشا کن  
عصای دست علی هست ذوالفقار، اینجا  
  
چگونه پای نلرزد کنار این تربت  
ز من گرفته تو را دست روزگار، اینجا  
  
چگونه پای گذارم به خانه ی بی تو  
چرا به سینه نکوبم سر مزار، اینجا  
  
نشسته اخترت امشب به انتظار، آنجا  
نشسته ام سر قبرت به انتظار، اینجا  
  
رسیده صبح بیا تا به خانه برگردیم  
به کودکان دل من مزن شرار، اینجا  
 سید محمد جوادی**

**مادر سلام ! می چکد اشک روانتان  
یعنی دوباره تیره شده آسمانتان  
  
ماه عزایتان که همان فاطمیّه است  
غم را نشانده کنج دل شیعیانتان  
  
در فاطمیّه سفره تان پهن می شود  
تا که شویم ریزه خور نان خانتان  
  
ما گریه می کنیم برای غم شما  
ما گریه می کنیم به قدّ کمانتان  
  
این اشک ها که رحمت موصوله ی خداست  
مرهم بُوَد به آتش زخم نهانتان  
  
هجده بهار بیشتر از عمرتان نرفت  
مادر!چه زود آمده فصل خزانتان  
  
با هر نفس کشیدنتان آه می کشید  
این سرفه ها گرفته توان را ز جانتان  
  
مادر ! هنوز هم که هنوز است روز و شب  
آتش زبانه می کشد از آشیانتان  
  
در پیچ کوچه بود که رنگ حسن پرید  
دستی رسید و ..ما بقی داستانتان ...  
  
.. یک جمله بیشتر ننویسم فقط .. غلاف  
چندین تَ رَ ک نشانده روی استخوانتان**

**محمد فردوسی**

**یاس سپید قامت هم سنگ مرتضی**

**شب خوشه چین چشم تو و آشنای تو  
ای رایت سپیده دمان چشم های تو  
  
پیچیده است عطر خوشی در فضای شهر  
از لابه لای خلوت تو با خدای تو  
  
تو طعم روشنِ سحری که انارها \_  
\_سرخ اند و سینه چاک تمامی برای تو  
  
یاس سپید قامت هم سنگ ِ مرتضی  
خرد است آسمان و زمین پیش پای تو  
  
بی شک دلیل برتری خاک بر فلک  
جاری است از نماز شب و سجده های تو  
  
شاعر نمی شود بسراید غم تو را  
افتاده لرزه بر تنش از ماجرای تو  
  
لب می گزد خدا که نبیند غم تو را  
شاعر بمیرد از غم بی انتهای تو  
  
وقتی که میخ بر جگر آسمان نشست  
دل پاره کرد کل جهان در هوای تو   
  
در سوگ تو زمین و زمان خاکسار شد  
پیچید در فضای جهان های های تو  
  
شاعر گریست درد دلش را درون چاه ......  
هرچند نیست ضجه ای او در سزای تو  
  
دارد دوباره مهر تو را بال می شود  
ای غایت تمام دعاها –دعای تو  
  
لطفی بکن که زنده شود با محبّتت  
تا بازهم دوباره بمیرد برای  تو  
 سید مهدی نژاد هاشمی**